

جنگل



پسری که تا به حال جنگل ندیده بود، با دوستش به جنگل رفت
دوستش به او گفت: "اینجا جنگل است!" پسر که جنگل ندیده بود گفت: این درخت ها نمی گذارند جنگل را ببینم.



وای اینجا چقدر سر و صداست.

بلوز: برو کنار، اینجا جای خودمه.
دامن: نه خیر، تو برو کنار، اینجا جای منه.
جوراب: اصلا هر دوتون برید کنار، اینجا فقط جای منه
خانم، الان می آیم و آستین هایت را پاره می کنم تا ادب
شلوار: بلوز
بلوز: ا، من هم می آیم و کشت را باز می کنم تا تو ادب
کتاب: تو را به خدا ساکت باشید من به سکوت احتیاج
لیوان: اینقدر حرف نزن کتاب، کله ام را بردی.
شلوار: خودت هم ساکت باش لیوان.
جوراب: وای اینقدر سر و صدا نکنید!
شلوار: جوراب اگه دخالت نکن، لنگه به لنگه ات می کنم.
وای مردم از شلوغی، تمام جیب هایم له شد. جای من خیلی تنگه.
کیف: وای،
کفش: یکی لنگه من را پیدا کنه.
بی انضباط است. ای کاش صدای وسایل و لباس هایش را می شنید.
بلکه این صداها از کمد یک دختر

کمد پر سر و صدا

تمساح گدا



تمساحه میره گدایی، میگه: به من بدبخت مارمولک کمک کنید.

کلاس جغرافی



معلم: ترکیه به ایران نزدیک تر است یا فرانسه؟ دانش آموز: از اینجا که من ایستاده ام یا از آنجایی که شما ایستاده اید؟

به غیر از اکسیژن

معلم: بگو به غیر از اکسیژن چه چیزهایی در هوا وجود دارد؟ شاگرد: آقا اجازه! کلاغ، مگس، پشه...

لبخند چاق

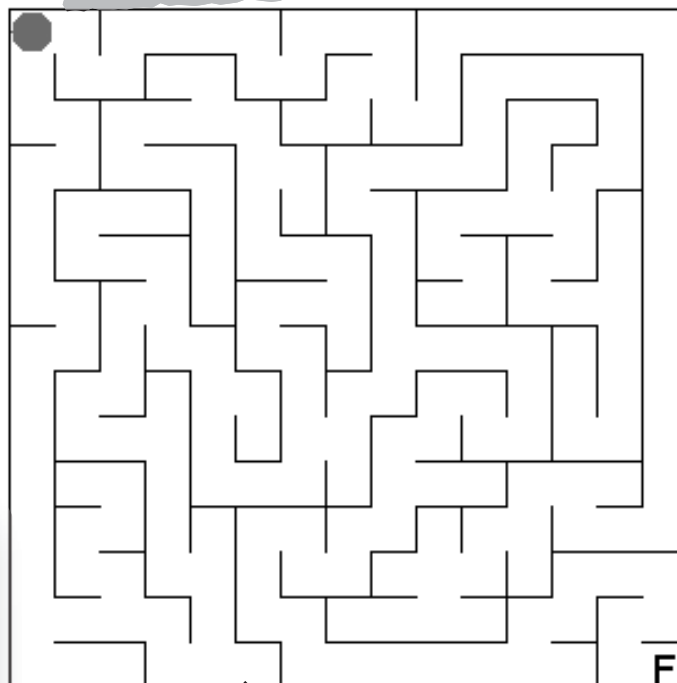


مادر به من پوشاند پیراهنی خوشرنگ آن وقت من را برد عکاسی "آهنگ" دیوارها آن جا پر بودند از عکس، لبخند زد عکاس: لطفا کمی لبخند! آن قدر خندیدم تا اینکه آن آقا در قاب عکس انداخت لبخند چاقم را!

لامپ سوخته



یک لامپ برق سوخت. صاحبش به آن پماد سوختگی مالید!



رنگ آمیزی
رنگ آمیزی
رنگ آمیزی

